

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در فروع کذب مرحوم شیخ قدس الله نفسه متعرض کذب عن هزل در مقام شوخی در مزاح، در حال شوخی، آیا این حرام

است یا نه؟

مرحوم شیخ متعرض شدند، آن وقت مرحوم شیخ از این روایاتی را که در مصادر ما آمده، ایشان خواندند. یک روایتش توی مصادر عامه هم آمده. عن رسول الله (ص) انا زعیم بیت، زعیم بیت، فی اعلی الجنة، یک خانه ای در قسمت بالای بهشت به قول امروزی ها در شمال بهشت، شمال شهر، یک خانه هم فی وسط الجنة، البته من آن روز خواندم، اشتباها از زبانم جاری شد. و بیت فی ربض الجنة، یا رباض الجنة که بیشتر ربض است. ریاض چاپ شده، در کتاب وسائل ریاض چاپ شده است. صحیحش ربض است. ربض اصطلاحاً فنا یا حریم خانه را می گویند. یعنی اطراف. اطرافی که آدم از باغ می آید بیرون، مثلاً از بهشت می آید بیرون، اما نزدیک بهشت است. این را اصطلاحاً ربض می گویند. این که چاپ شده ریاض الجنة این غلط است. ثوابش ربض الجنة است.

و این روایت از رسول الله (ص) عرض کردم اسانید متعدد دارد. در مصادر ما هم آمده به رسول الله (ص) نسبت داده شده، لکن این سند را فعلاً توضیحاتش را آن روز عرض کردم در مصادر عامه پیدا نکردیم. با تعدد سندی که از صحابه نقل کردند و همین طور هم که آقا خواندند، احتمال می دهم پیش عامه صحیح باشد و نوشتند که جناب آقای به اصطلاح البانی هم در کتاب خودش در موسوعة احادیث صحیحه در آنجا آورده است. قوی است انصافاً سندهای متعدد دارد.

و از صحابه پیش ما از امیر المومنین (ع) و در اهل سنت از عمر، متن هم یکی است. که احتمال می دهیم جعل کرده باشند مال او نباشد. علی ای حال این مضمون آمده، عرض کردیم در روایات ما از امام سجاده (ع) هم نقل شده که ناقلش امام باقر (ع) است. دیگر بعد از ایشان نداریم.

از امیر المومنین (ع) دوسه تا داریم، یدع الکذب، یتک الکذب، جده و هزله، داریم. از امام سجاده (ع) توسط امام باقر (ع) هم داریم.

از ائمه (ع) نرسیده است. این راجع به تاریخ.

انصافش اگر با شواهد تاریخی نگاه بکنیم چه در حدیث ما چه در حدیث آنها چه مصادری که آمده، شواهد حدیث زیاد است. و قابل قبول است یعنی انصافا در آن حدی نیست که انسان توقف بکند.

انما الکلام بخش دومش تفصیل حدیث است. تحلیل حدیث است. یک احتمال کلی در آن هست که مراد همین طور که مرحوم شیخ فرمودند مطلق ۰۳:۰۶ مراد بگویند که این کار کراهت دارد. یعنی استعجاب دارد که انسان ترک کذب بکند مطلق ولو در حال مزاح باشد. این یک احتمال.

یا به اصطلاح که ما الان امروز غالبا به کار می بریم این را یک حکم اخلاقی بدانیم نه یک حکم فقهی. بحث حکم فقهی نباشد، یحرم یعنی، حکم عقلانی باشد. که اصولا انسان، انسان مومن سعی کند کذب را ولو در مقام مزاح به کار نبرد. در مقام شوخی. زمان ما هم هست، مثلا فرض کنید الان می دانید یک عده از علامات هست که رمز شیطان پرستان است. مثلا بگوییم انسان مومن این رمز را به کار نمی برد، ولو به نحو شوخی بخواهد نشان بدهد، بگوید من مثلا شیطان پرستم، بگوییم این قدر این کار قبیح است که حتی آن حالت شوخی هم مناسب نیست. این امر متعارفی است، چیز خاصی نیست.

س: با مشروع چه فرقی کرد؟

ج: عرض کردم این همان مکروه است، من اصطلاحش را عوض کردم. گفتیم حکم اخلاقی. این همان مکروهی است که شیخ گفته. گفتیم به اصطلاح ما، حکم اخلاقی باشد، حکم فقهی نباشد. دقت فرمودید؟

عرض کنم که این پس بنابراین یک احتمال این که این یک حکم اخلاقی باشد و شواهد حکم اخلاقی اش هم انا زعیم بیت فی اعلی الجنه فی وسط الجنه؛ خیلی واضح است غیر از بیت مثلا مقامات درجات عالیه بهشت، این به جهت اخلاقی احتمالش خیلی زیاد است. و احتمال هم دارد که طبق قاعده حکم بکنیم. حالا من هر دو را توضیح می دهم.

عرض کنم قبل از اینها بنده کرارا عرض کردم یکی از امتیازات و اساس کارهایی که ما در فقه اهل بیت (ع) داریم. یکی از شؤون اهل بیت (ع) تفسیر کلماتی است که از رسول الله (ص) نقل شده است.

دقت فرمودید آقا؟ این پس یک مطلب این است که اساسا ما خوب دقت بکنید، برای کلماتی که منقول از رسول الله (ص) است، سنن النبی هست، تفسیر را بهترین راهش را اهل بیت (ع) می دانیم. این به طور طبیعی. عرض کردم الان ما بعد از امام باقر (ع) اصلا نداریم و لذا به حسب ظاهر تفسیری از امام صادق (ع) یا موسی بن جعفر (ع) یا ائمه متأخر (ع) که بفرمایند که به اصطلاح مراد پیغمبر (ص) از این

عبارت چیست در اختیار نداریم. و دیدیم که مثلاً بعدها دیروز خواندیم در بحث، مثل غزالی می گوید اگر در حال مزاح، شوخی کردن دروغ گفت و ترتب علیه ضرر، مثلاً به طرف گفت برویم مثلاً تهران دارند فرض کنید ویزای عمره بدهد به هر کسی که برود. این بیچاره برود تا تهران بعد ببیند خبری نیست، بعد بگوید شوخی کردم. دقت می کنید؟ ایشان می گوید ان ترتب علیه ضرر دنیوی، این حرام و قبیح است و الا از مکارم اخلاق است؛ یعنی نکته اخلاقی است. پس این تفصیلی که ایشان می کنند این برداشت شخصی است. خوب دقت بکنید. یعنی این یک برداشت شخصی است که در طول تاریخ اسلام فرض کنید از زمان صدور این کلام از رسول الله (ص) تا این لحظه برای شما بیان شده است. این را من می گویم برای این که خوب مطالب علمی را همیشه قدرت تحلیل داشته باشید. این فهم ایشان است.

ما الان در روایات اهل بیت (ع) چون نداریم، لذا قاعدتا باید ما هم اگر می خواهیم تفصیلی بدهیم مثل غزالی یک تفصیل برداشت خودمان. دقت کردید؟ اگر بنا بشود ما حدیث را معنا بکنیم این حدیث دیگر از وقتی از راه اهل بیت (ع) نبود، باز شأن فقیه می شود. مراد ما از فقیه کسی که روایت را بفهمد ولو اخلاقی باشد. این یک نکته.

ما از امیر المومنین (ع) به جای این تعبیر که یترک الکذب هزله و جدّه، از امیر المومنین (ع) این را داریم. لا یجد احد طعم الايمان که این در کتاب کافی آمده است. برقی هم نقل می کند. در خود محاسن برقی با سند مرسل آمده لا یجد احد حقیقة الايمان حتی یدع الکذب، در کافی یترک است، اینجا یدع الکذب، هزله و جدّه. خوب دقت بکنید. آیا این کلام امیر المومنین (ع) را این جور معنا کنیم که تأیید صدور آن کلام از رسول الله (ص) یا در حقیقت امیر المومنین (ع) با این کلام دارند تفسیر می کنند کلام رسول الله (ص) را. یعنی از این کلام تفصیل در می آوریم، یا تأیید صدور کلام.

اگر بخواهیم تفصیل در بیاوریم بگوییم این حدیث مبارک ناظر است به اینکه ۸:۲۰ یجد احد حقیقة الايمان، تا رفت روی عنوان حقیقة الايمان، یعنی آن لب ایمان و واقع ایمان، می خواهد بگوید نظر رسول الله (ص) در آن حدیث جنبه اخلاقی است. چون لا یجد، چون آن که ما وظیفه داریم ایمان است دیگر، مومن بشوند. یا ایها الذین آمنوا آمنوا. این که لا یجد احد حقیقة الايمان این درجات بالاست. عادتاً اینها می شوند اخلاقی یا به تعبیر شیخ مطلق مرجوحیت یا همین که ایشان فرمودند کراهت.

آیا این به این نظر که امیر المومنین (ع) می خواهند بفرمایند که مراد رسول الله (ص) از آن عبارت، ظاهر آن عبارت هم همین است، مراد رسول الله (ص) از آن عبارت این است که انسان به حقیقت ایمان نمی رسد. این که گفته بهشت زعیم بیت فی الجنة، این تجلی این حقیقت ایمان است. این تجلی این خلق طیب و حسن است. یعنی اگر انسان ترک کرد کذب را حتی در مقام شوخی این به حقیقت ایمان می رسد

در دنیا. تجلی آن در آخرت یک خانه در بالای بهشت، یک خانه در میانه بهشت، یک خانه هم دور و بر بهشت. یعنی از بیرون بهشت هم که هست فرض کنید ممکن است مرتعی باشد سبزه زاری باشد، یک خانه هم برای ایشان فی ربض الجنه، یک خانه هم در این قسمت است. دقت بکنید.

پس امکان دارد مراد امیر المومنین (ع) از این عبارت این آشنایی با احتمالات در فقه الحدیث ولو وقت شما را می گیرد، اما این اگر ارتکاز شما بشود بعد باب را باز می کند، ذهن را باز می کند. پس امکان دارد امیر المومنین (ع) دارند آن روایت را شرح می دهند. هدف شرح است. و هدف از شرح یک امر اخلاقی است به اصطلاح ما. یا کراهت یا به قول شیخ مطلق مرجوحیت.

آن وقت بگوید در خود روایت چون دارد بیت فی اعلی الجنه، بیت فی وسط الجنه، این خودش، اینجا هم امیر المومنین (ع) می فرمایند لا يجوز لحقیقة الایمان. پس این را ما این جور بگیریم که هدف امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه، تفسیر کلام رسول الله (ص) است که حقیقت ایمان و واقع ایمان و لب ایمان این به ترک کذب است ولو در مقام شوخی. جدی که جای خودش را دارد. آن جزو کبائر است.

آن وقت چرا امیر المومنین (ع) تعبیر ایمان کرده، اسلام نگفت؟ خوب دقت بکنید. چون ما باز این همه مرتبط هستند با هم، می شود یک مجموعه ای را، من آن روز عرض کردم یک منظومه فکری را، این روی این مجموعه درست می شود که در روایات داریم الکذب خراب الایمان. خیلی لطیف است. در اهل سنت هم هست. به نظرم شاید توی روایات ما هم باشد، حالا من روایات خود مان را مطمئن نیستم اما توی کتاب به اصطلاح کنز العمال از اهل سنت دیدم.

الکذب خراب الایمان، و از آیاتی را هم که مرحوم شیخ آوردند و مرحوم آقای خویی هم مناقشه کردند، ما هم گفتیم انصافا مناقشه وارد

نیست

س: استاد در کافی هست

ج: گفتیم احتمالا کافی باشد.

س: سندش را بخوانید

ج: عنه عن ابیه عن ذکره عن محمد بن عبد الرحمن بن ابی بیضاء عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام

س: محمد بن عبد الرحمن از اهل سنت است لکن برگشت، مرسل است ارسال دارد. بله، امام باقر سلام الله علیه.

الكذب خراب الايمان ما داریم، و انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون، البته این را خواندیم، آقای خویی اشکال کردند در مناقشه، ما قبول کردیم. در تفسیر آیه هم هست عده‌ای زدند به همین معنا. این آیه معنایش این است که کسانی که ایمان ندارند دروغ می‌گویند. پس بنابراین یک رابطه‌ای بین ایمان و دروغ هست. و کذلک در مقابل ایمان منافق است دیگر که يظهر شی و یبطن شیء، آن هم در روایات متعدد از رسول الله (ص) که علامات منافق سه تا است؛ یکی اذا حدث كذب، دروغ می‌گوید. خوب دقت کردید چه می‌خواهم عرض کنم. پس این که امیر المومنین (ع) فرمود لا یجد احد حقیقة الايمان، نگفت حقیقة الاسلام، به خاطر آن رابطه‌ای که کذب با ایمان دارد. امیر المومنین (ع) می‌خواهند بفرمایند آن کذبی که عن جد است، آن اصل ایمان است. آن کذب مطلقاً ترک کردن، خوب دقت کنید، هیچ وقت دروغ نگویند ولو به نحو شوخی، آن لب ایمان است و آن حقیقت ایمان است.

سرش هم واضح است. یعنی وضوح سرش حالا غیر از جهت، این جهتی که فرمودند، یا تجسمش در روز قیامت. چون اصولاً از نظر به اصطلاح سلوکی و تفصیل، ما یک به اصطلاح خودمان عقیده‌ای داریم، فکری داریم که به قول آقایان نفس یا قلب یا روح حالا هر چه هست در نقل... دو اینکه آن عقیده و آن فکر باید در جوارح منعکس بشود. ۱۳:۲۶ یک رابطه‌ای بین آن فکر و اندیشه، و بین فرض کنید جوارح ما که یکی زبان است، یکی هم بقیه جوارح است. ایمان هم یا اطمینان هم حقیقتش امن است، آرامش است، سکون است، اطمینان است، این طور نیست؟ آن وقت وقتی که انسان دروغ می‌گوید اگر دقت بکنید، این با زبانش دروغ می‌گوید، اما جوارحش، بدنش، مغزش، او را تأیید نمی‌کند. این را که تأیید نمی‌کنند. مثلاً می‌گوید ظهر من مثلاً دروغ می‌گوید مثلاً من فرض کنید پلو خوردم، با اینکه مثلاً سبزی خورده مثلاً من باب مثال، این لفظی را که دروغ می‌گوید این معده او، وجود او، دست و پای او، دهان او، او را تأیید نمی‌کند. وقتی تأیید نمی‌کند یک نوع اضطراب، یک نوع دوگانگی پیدا می‌شود. این دوگانگی را گاهی تعبیر به نفاق می‌کنند، آنچه که تعبیر می‌کند یک چیزی است، آن چیزی که با وجود خودش لمس می‌کند و احساس می‌کند چیز دیگری است. گاهی تعبیر می‌کنند این ایمان نیست؛ یعنی آرامش نیست. چون آن که در اعضا و جوارح شما آن متن واقع است. این زبان شما با آن نمی‌سازد. خواهی نخواهی یک نوع تزلزل ایجاد می‌کند.

پس این که آمدند بین کذب و حقیقت ایمان، بین کذب و بین نفاق، یک رابطه‌ای ایجاد کردند، خوب دقت بکنید، و بعد پیغمبر اکرم (ص) این رابطه را در مقام تجسم اعمال، به روز قیامت فرمودند. زعیم بیت فی اعلی الجنة، این هم مال تجسم عملی اش. و وقتی هم خودمان به خودمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم حرف، حرف درستی است. بالاخره کذب خوب دقت کنید، کذب بالاخره یک نوع هماهنگی

است بین اجزاء بدن. و این هم یکی از رسوم قرآنی است که باید یک نوع هماهنگی ما بین فکر و اندیشه و عمل باشد. یعنی فکر باید منبسط بشود در اعضا و جوارح؛ چون می گویند میلیارد میلیارد انسان مثلاً سلول دارد. آن فکر باید در این سلولها منعکس بشود. تا بشود آن حالت اطمینان.

اگر سلولها یک جور می روند، فکر جای دیگر، هر کدامشان که باطل هستند، آن یکی دیگر را هم باطل می کنند. این تساوی ما بین فکر و ما بین آن عملی که در سلولها منتشر شده، این جزو اساس کار است. لذا ممکن یک انسانی حتی مومن باشد، وقتی عملاً در زندگی اش عملاً ایمان عملی نداشته باشد، یعنی عملاً انجام ندهد، گناه انجام بدهد. این تدریجاً به کجا می کشد اگر توبه نکند؟ این گناه می کشد آن فکر را هم از بین می برد. ثم کان عاقبة الذین اساء سوء کذبوا بایاتنا، این اساء سوء یعنی جوارح او کار نمی کند. او با جوارحش گناه می کند. فکرش درست است، مومن است، اما جوارح گناه می کنند.

س: استاد دستگاه دروغ سنج هم همین معنا را این دستگاهی که دروغ سنج می گذارند

ج: بله، آن دروغ سنج، حالا یک مقدار چراغی می گذارند، فلان می گذارند، یک مقدار تحریک احساسات می کنند، چرا آن هم هست. ما کاری به آن نداریم، یک دستگاهی بالاتر از این دروغ سنج هست. ثم کان عاقبة الذین اساء سوء خیلی عجیب است این که اگر انسان خیال می کند که من مومن هستم، من خوبم، من مسلمانم، اما گناه را انجام می دهد، چون توازن نیست، این توازن کفه را بر می گرداند. اگر جلویش را نگرفت، ثم کان عاقبة الذین اساء سوء ان کذبوا بایاتنا، می گوید دروغ است اصل شریعت را منکر می شود.

پس بنابراین دقت بکنید، اگر مجموعه شواهد را نگاه بکنیم، این تحلیلی هم که خود ما حالا با قطع نظر از شریعت، کذب قطعاً این طور است. کذب دیگر تزلزل آرامش نیست، چون بدن او جسم او، یک راه را یک چیزی را حس می کند، زبانش چیز دیگری می گوید. می گوید امروز خوابیدم، نخوابیده، می گوید امروز غذا خوردم، نخورده، این کذب این است دیگر.

این آن وقت حتی اگر در مقام شوخی بگویند خوب دقت بکنید، بالاخره آن تزلزل هست، آن عدم تطابق هست. یعنی زبان با آن اجزاء و جوارحش یا به اصطلاح امروز ما حتی تک تک سلولهایش آن ارتباط لازم را ندارد. این ارتباط که نباشد به کجا منتهی می شود؟ که آن حقیقت ایمان بر آن منعکس نشود.

پس بنابراین احتمال اول بگوییم امیر المومنین (ع) هم نظر مبارکش به اینکه حکم اخلاقی است، خوب دقت بکنید. و روایت رسول

الله (ص) هم حمل بر این بشود.

مرحوم شیخ فرموده است و یحتمل غیر بعید، حالا غیر بعید ایشان را هم خیلی بعید می دانم. و یحتمل غیر بعید که به لفظ به ظاهر باید عمل بکنیم، چرا تعبیر بکنیم. خود مرحوم شیخ در آخر کار. و ملتزم بشویم که کذب یک خصوصیت است، مثل خدا نکرده انسان روی شوخی شوخی شراب بخورد، حالا شراب را خورده حالا شوخی خورد یا غیر شوخی. کذب اینجوری است، شما شوخی شوخی هم دروغ بگوئید حرام است. ایشان می گوید و یحتمل غیر بعید که حرام باشد. این یحتمل غیر بعید که حرام باشد، بیشتر تمسکش به روایات ماست. دقت می کنید؟ لا یجد احد، اتقوا الکذب، امام باقر (ع) فرمودند که امام زین العابدین (ع) به اولادشان فرمودند اتقوا الکذب فی صغیر و کبیر هزله و جدّه، این بیشتر به این نظر است.

ما بیاییم اصلاً ملتزم به حرمت بشویم. بگوئیم کذب مطلقاً حرام، آن وقت این می شود فقهی. روشن شد؟ حتی شوخی اش هم حرام است. مثل اینکه خدای ناکرده نستجیر بالله انسان شوخی شوخی شراب بخورد، خب بالاخره شراب حرام است.

س: این شراب خوردن یک واقعیته دارد اصلاً دروغ و شوخی دروغ نگفته، وقتی می گوید من مثلاً

ج: نه ایشان بگوئیم اصلاً چون امام (ع) می فرمایند اتقوا الله الکذب هزله و جدّه، هر دو را می گیرد.

س: مثلاً از دره من پریدم، خب همه می فهمیدند که این دارد شوخی می کند.

ج: می دانیم اما شاید نظر به این است که شوخی می کشد به جدی. یکی از باب به اصطلاح به قول اهل سنت سد ذرایع باشد. اصطلاحاً می گویند سد ذرایع.

س: یعنی آن موقع که همه می فهمند که این دروغ نگفته،

ج: خب لفظ او، چون آن حالت واقعی هست. یعنی آن عدم تطابق ما بین زبان و جوارح او هست. عدم تطابق ما بین تلفظ و واقع خارجی هست؛ چون دروغ، دروغ است دیگر.

این هم احتمال دوم. روشن شد؟ احتمال دوم که مرحوم شیخ فرمودند، البته انصافش احتمال دوم روی روایات ما می آید. خوب دقت بکنید. روی روایت اهل سنت که حدیث واحد است، انا زعیم بیت، انصافش احتمال حرمت روی آن نمی آید. آن لسان با استحباب بیشتر می خورد. با وجدان و با اخلاقیات بیشتر می سازد. اما توی روایات ما اتقوا الکذب هزله، این خیلی نکته مهمی است. این شما خوب دقت

.....
بکنید، باید مسلط باشید، که وقتی با مثلاً اهل سنت با مذاهب دیگر روبرو می شوید، این خیلی روشن بشوید. بگویید بله توی روایات شما شاید اثبات حرمت نشود کرد، اما توی روایات ما توی تعابیر ما آمده است.

آن وقت هم به آن مبنایی که عرض کردیم که کلمات اهل بیت (ع) شارح سنت رسول الله (ص) هستند، بگوییم این کلام امام زین العابدین ناظر به همان حدیث رسول الله (ص) است، می خواهند حمل بر حرمت بکنند. البته شیخ فرمودند غیر بعید لکن به ذهن من خیلی بعید است، انصافاً این معنا فوق العاده بعید است.

س: آقا اتقوا هم زیاد بار لزومی ندارد

ج: بله احتمال بار لزومی اش خیلی زیاد نیست.

این یک. دو تا معنا تا اینجا شد.

معنای سوم همین معنایی بود که در جو فقهی دیدیم. مثلاً غزالی گفت اگر ضرری بر آن مترتب شد، حرام است در شوخی. اگر ضرر مترتب نشد جزو به اصطلاح اخلاق بد است. جنبه اخلاقی دارد و نه جنبه فقهی. این عبارت غزالی را خواندیم.

از مرحوم شیخ ایشان به فرق بین مقام زده است. اگر در مقام هزل است، واضح است که در مقام شوخی است، اگر گفت اینجا مثلاً کراهت دارد، اما اگر واضح نبود که در مقام هزل است، ولو بعد بگوید شوخی کردم، آنجا حرام است.

مرحوم آقای ایروانی به شیخ اعتراض می کند که اعتبار مقام هزل نیست. مرحوم استاد هم کمی، یعنی در حقیقت باید این جور گفت، تقریباً این وجوه متقارب هستند. نکته فرقی که هست در حقیقت فقط همان نکته ای است که در کلام غزالی آمده که اگر ضرر دنیوی، مثال عرض کردم، می گوید آقا بروید تهران مثلاً همین الان ویزای عمره می دهند برای همه آزاد است، ایشان هم می رود می بیند نمی دهند، بعد می گوید آقا شوخی کردم، دقت کنید. می گوید اگر ضرر دنیوی مترتب شد، ولو بگوید شوخی کردم، این به اصطلاح گناه دارد، حرام است. اما اگر ضرر دنیوی نبود...

تفکرات را ریشه یابی کنید. عمده این که ما الان فقه می خوانیم، این چرا مرحوم شیخ این حرف را نمی زند، آن آقا می زند. یا مرحوم استاد می گویند اگر شواهد معلوم است که ایشان در مقام شوخی است، کاملاً واضح است، اصلاً دروغ نیست؛ چون دروغ باید کلام مقام حکایت باشد، در مقام هزل ما در مقام حکایت نیستیم اصلاً. لذا این جزو مکارم اخلاق می شود. اما اگر کلام ظهور پیدا کرد و معنای

ظهور پیدا کرد، بعد این بگویند من شوخی کردم، آنجا حرام است. دقت فرمودید؟ چه فرقی بین این با کلام... نکته فنی اش را خوب دقت کنید.

اولا این کلمات یا کسانی که یا شما ممکن است ذهن دیگر، اینها فهم روایت نیست. اینها هم در روایات ما به عنوان فهم سنت رسول الله (ص) نیامده است. اینها چون استبعاد کردند که دروغ در مقام هزل چون وقتی شوخی می کنیم کلام اصلا مدلول برایش نیست، کذب قوامش به دلالت است. وقتی کلام مدلول ندارد چطور می گوئیم کذب

س: این فرمایش با آن فرمایش بند قبل چه می شود که فرمودید

ج: نه فرمایش قبل می خواهد بگویند ولو شما در این مقام هستید، این حرام است ولو چون شما جری می خواهید توی مقام جری. آن هم من که الان نگفتم، شیخ قبل شیخ کرد ایشان گفت غیر بعید ما هم گفتیم بعیدا. روشن شد؟

پس اینها در حقیقت یک نوع استظهار و اجتهاد است. نمی دانم مطلب... یعنی شما هم می توانید ذهنتان را باز نگه دارید. یک: آیا چنین روایتی ثابت هست یا نه؟ آیا چنان مدلولی دارد که مثلا حرمت باشد یا استحباب. اگر مثلا بگوئیم ظاهر روایت قابل قبول نیست، ما بر می گردیم روایت را با قواعد تلفیق می کنیم. خوب دقت بکنید. یعنی می گوئیم در قاعده این طور است: کذب از ناحیه دلالت است، وقتی در مقام هزل باشد دلالتی نیست، وقتی دلالت نبود اتصاف به کذب نیست، پس اگر پیغمبر (ص) فرموده این کذب را شما نگو، این از باب مبالغه است، از باب قضیه اخلاقی است. اما اگر نه جوری بود که دلالت منعقد شد ولو گفت من هازل بودم. حالا شیخ فرمودند مقام هزل، ایروانی می گویند مقام اعتبار ندارد خود کلام را باید... این مراد یکی بوده، لکن این دو سه کلام با کلام غزالی فرق می کند. آن نکته فنی این است. همه در یک راه هستند. هر دو تلفیق بین قاعده و نص است؛ لکن چرا غزالی گفت ترتب علیه ضرر دنیوی؟ این باید روی مبانی کسانی باشد که معیار در کذب ترتب ضرر است.

س: آن وقت بحث خارج می شود دیگر

ج: احسنتم. انشاء الله در خلال بحث ها هم سابقا اشاره کردیم.

این بحثی است که آیا منشأ قبح کذب و حرمت کذب چیست؟ چون یترتب علیه ضرر بر دیگران یا بر خود من، از این جهت حرام است، یا کذب فی نفسه حرام است، می خواهد ترتب ضرر باشد یا نباشد. این که می گویند ترتب ضرر، روشن شد ترتب ضرر، آن معیار حرمت را ترتب ضرر دیده. این که مرحوم شیخ می گویند دلالت و دلالت کلام مقام هزل، آن معیار حرمت را ترتب ضرر ندیده، خود کلام دیده است.

خود کلام دیده است. حالا می خواهد ترتب بشود. مثلاً فرض کنید بگویند من یک ساعت قبل آبمیوه خوردم، در حقیقت هم نخورده، هیچ ترتب ضرری هم ندارد. اصلاً خود این کلام قبیح است. خود این حرام است. همین که انسان دروغ بگوید، و انصافاً هم سابقاً اشاره کردیم حق هم همین است که از مجموعه شواهد چنین به دست می آید که خود کذب بعنوان حرام است، ولو ترتب ضرر باشد یا نباشد. نکته ترتب ضرر نیست.

پس بنابراین سه تا اتجاء پیدا شد در حدیث کلا. یک، تفسیر اخلاقی حدیث که حمل بر مراتب کمال نفسانی بشود. جامع بین حرمت و کراهت. دو، تفسیر فقهی حدیث که بگوییم حرام است اصلاً تعبداً حرام است. سه، تلفیق ما بین حدیث و قواعد. آن تلفیق این جوری است. اگر جایی انسان جوری شوخی دروغ گفت که طرف، عرف می فهمد که دارد شوخی می کند، کلام اصلاً انعقاد ظهور ندارد که بحث مطابقت و لا مطابقت باشد. بگوییم در این جور جاها این جزو معایب اخلاقی است. اما اگر کلام ظهور دارد و فهم عرفی دارد می گویند من قصدم، به قول مرحوم شیخ مقام یا به قول ابروانی قصد، من قصدم هزل بود، من باشما شوخی کردم. اما کلام مثل همین مثالی که الان عرض کردم، کلام فهمیده می شود دارای آثار خودش است. این جور جاها ملتزم بشویم به قاعده و بگوییم حرام است.

پس یک جامی شود حرام، یک جامی شود جزو مفسد اخلاقی. و اگر ما باشیم حالا بعد از این سه تا احتمال که ذهن شما را باز کردیم، انصاف قضیه به نظر همان احتمال اول که استحباب و رجحان باشد، همان مراد است. و کراهت دروغ ولو هزلاً آن جامع، مرجوحیت مال جامع.

و اما این قاعده این از روایت در نیامده، این را ما خودمان از قاعده استظهار کردیم.

پس راجع به این مسئله هم نظر نهایی این است که آن مطلب قاعده درست است، انصافاً درست است؛ اما از روایت این در نمی آید.

س: منشأ قاعده اش چیست؟

ج: منشأ قاعده قاعدتا که اگر انسان کلامی

س: عقلاً است؟

ج: بله، عقلاً، سیره عقلاً، بحث دلالت و اینهاست.

این هم راجع به این قسمت.

بحث بعدی که هست خلف وعده. اجمالا دروغ را بعضی ها در خلف وعده هم جزو دروغ آوردند. من الان اجمالش را بحث می کنم که ذهن آشنا بشود، بعد وارد روایات می شویم.

اجمالا خلف وعده اولاً بگوئیم مراد چیست. مراد از خلف وعده این نیست که مثلاً بگوئید من ساعت پنج می آیم، و می داند که ساعت پنج نمی آید، اصلاً ساعت پنج جای دیگر می خواهد برود. این با دروغ تناسب پیدا می کند. اما اگر گفت ساعت پنج می آیم و بنا هم داشت که بیاید، خوب دقت بفرمایید. لکن در مقام عمل پنج و ربع می رود. پس در مقام کلام گفت ساعت پنج می آیم کلام درست است، تطابق دارد. خوب دقت بکنید. مراد از خلف وعده در اصطلاح ما این است. یعنی مراد از خلف وعده این است که آیا واجب است انسان کاری بکند که وعدهش کذب نشود. وقتی خلف کرد کذب می شود. خوب دقت کردید؟ یک دفعه می گوید ساعت پنج می آیم با اینکه قطع دارد ساعت پنج جای دیگر می خواهد برود با کس دیگر. خب این با کذب یکی است. یک دفعه می گویند نه، این که آقایان می گویند آیا خلف وعده حرام است یا نه، مرادشان این است. وعده بدهد، بنا هم داشته، بنا داشته ساعت پنج بیاید، لکن وقتی نزدیک ساعت پنج می شود عمداً ربع ساعت دیر می رود. با عملش ایجاد دروغ کرده، دروغ نگفته. نکته فنی روشن شد؟ با عملش عمداً پنج دقیقه عقب انداخته. دروغ نگفته قصد کلام هم بوده، همه چیز هم درست بوده، دروغ در لفظ هم نیست، در مدلول لفظی نیست. با عملش آن کلام را ایجاد، با عمل ایجاد کرده دروغ را. یعنی وقتی آن کلام را که گفت ساعت پنج می آیم با این عمل کنار هم می گذاریم، می شود دروغ. لکن از اول دروغ نگفته است. آن که منشأ اشکال است که خلف وعده حرام نیست، آن نکته فنی اش اینجاست.

آن که مثلاً آقای خوبی می خواهد بفرماید خلف وعده غیر از کذب است، آن نکته فنی اش این است. در خلف وعده کذب نیست. ایجاد کذب است. یعنی بعد از اینکه تخلف کرد ساعت مثلاً پنج نرفت، ساعت پنج و پنج دقیقه رفت، از عمل او درمی آوریم که تخلف کرده، از عمل او درمی آوریم. می گوئیم این عمل تو با آن وعده ای که گفتی ساعت پنج می آیم با هم نمی سازد. این عمل با آن نمی سازد. خوب دقت کردید؟ حالا که عمل با آن نمی سازد این دروغ است.

آیا این نحوه دروغ هم حرام است یا نه؟ سوال این است.

س: اصلاً دروغ مگر خبر نیست، این که خبر داده شده

ج: خب عرض کردم خبر

س: تکلف نداشته باشد

ج: می دانم اما نکته فنی اش این است که جایی هم ممکن است خبر نداشته باشد، به لحاظ ثانوی انصاف به دروغ پیدا کند.

ما برای مسئله خلف وعد اولاً همین طور که عرض کردیم چون یک نکته ای را می خواهم عرض بکنم. یک مقداری از کتاب مکاسب شیخ را برای آشنا شدن عرض می کنیم، بعد وارد بحث می شویم. بله.

مرحوم شیخ عرض کردیم مسئله هزل را بعد آورده، صفحه ۱۵ از این چاپی که دست من است. مسئله خلف وعد را صفحه ۱۴ آورده. حالا ما ترتیب را به هم زدیم به خاطر استاد. ایشان دارد که در کتاب، در آن روایت داشت از حارث اعور عن علی لا یعدن احدکم صبیبه ثم لا یفی له به لا یفی له؛ البته مثال حضرت امیر (ص) به صبی زدند که طرف بالغ نیست و بعد هم صبیبه گفتند چون در ذهن لانت و مالک لایک، می گوید خب وقتی من مالک بچه خودم هستم، به او می گویم دو ساعت دیگر برایت سیب می خرم، نمی خرم، این تصور این است. امام (ع) می فرماید حتی همین مقدار خلف وعد نکنید. و لا یعدن احدکم صبیبه ثم لا یفی له؛ ایشان از اینجا وارد بحث خلف وعد می شوند. لا بد ان یراد به ان نهی عن الوعد مع اضرار عدم الوفا؛ اولاً شیخ همان نکته ای را که عرض کردم، شیخ می خواهد این مثال را از خلف وعد در بیاورد در کذب بیاندازد. کذبش چجوری است؟ می گوید دو ساعت دیگر برایت سیب می خرم، و می داند اصلاً سیب توی بازار نیست، پول هم در جیبش نیست. این می گوید کذب است. شیخ می گوید مراد از حدیث این است.

و هو المراد ظاهر؛ روشن شد؟ این دروغ است، اما مراد ما از خلف وعد این نیست. بنا دارد بخرد، سیب هم توی بازار هست، خوب دقت می کنید، و واقعاً هم گفت دو ساعت دیگر می خرم، بنایش بود، خوب دقت کنید، پول هم داشت، سیب هم توی بازار بود، وقتی سر دو ساعت نشد نخريد، سر دو ساعت نخريد، این کذب آن اصطلاحی که ما می گوییم نیست. این اگر اسمش را بگذاریم ایجاد کذب است، با عمل خودش کذب را محقق کرده است.

شیخ می خواهد بگوید این دومی هم حرام است یا نه؟ روشن شد؟ ایشان می گوید اگر اضرار عدم الوفا در نیتش بود که وفا نکند، این دروغ است.

بعد ایشان می گوید و هو المراد ظاهراً لقوله تعالی، مسئله خلف وعد چون در قرآن هم به آن تمسک شده در سوره صف، (کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون) این کبر مقتا جزو کبائر هم هست. اگر آقایان تفسیر حال داشتند نگاه کنند تا فردا در ذیل این آیه مبارکه هم مسئله خلف وعد مطرح شده و هم دروغ و اینکه این آیه مبارکه ناظر به کدام یکی است.

س: استاد شروط ابتدایی را هم می گیرد با این فرض

ج: شروط؟

س: شروطی که ملزم هست این است که در یک عقد لازم باشد دیگر

ج: نه آن شرط است، توش کذب خلف وعد نیست؛ چون شرط عقد است. تا عقد کردید دیگر تمام شد.

س: نه تقولوا ما لا تفعلون، می گوید ولی عمل نمی کند شروط ابتدایی را به این می توانیم

ج: شروط ابتدایی را نه، هان، مراد، اصلا شرط ابتدایی را قبول نمی کنند. این را حمل به وعد نمی داند. اصلا شرط این است که در ضمن

عقد باشد. شرط را التزام فی التزام می دانند نه متغیر التزام.

وهو ظاهر بل الظاهر عدم كونه يعنى كون به اصطلاح خلف وعد كذب حقيقه و ان اطلاق الكذب عليه فى الروايه لكونه فى حكم من حيث الحرمة او لان الوعد مستلزم، يا از این راه، بگوئیم وعد در اینجا خودش به اصطلاح تطابق و عدم تطابق، تطابق و عدم تطابق به لحاظ حکایت حال است. که انشاء الله بعد هم توضیح می دهیم. یعنی کذب تارة به لحاظ مدلول است، مثلاً بگوئیم نیم ساعت غذا خوردم و دروغ گفتم. تارة به لحاظ حکایت حال و سیاق است. مثلاً می گوید ای کاش توی جیب من پنج قران بوده، الان توی جیب ده تومان هم موجود است. بیش از پنج قران. می گوئیم این تبنی اش دروغ است، وقتی پول توی جیب هست چطور می گوید ای کاش توی جیب من همچنین پولی بود، خب هست توی جیبش. اینجا وقتی می گوئیم کذب به این لحاظ می گوئیم.

او و ان الوعد مستلزم للاخبار بالوقوع الفعل كما ان سائر الانشئات كذلك، و اذا ذكر بعد الاساطين، ان شاء الله تعالى این تکه را الوعد مستلزم، این را فردا یا بحثهای آینده مستقلاً متعرض می شویم. چون مرحوم شیخ در اول کذب تفسیر کذب را نداد. مرحوم ایروانی نوشته، آقای خویی هم ننوشتند.

ما به مناسبتی از همان اوایل اگر یادتان باشد می گفتیم به یک مناسبتی آن تفسیر را جایش می گوئیم. انشاء الله در اینجا، ان الوعد مستلزم للاخبار بالوقوع الفعل، برای شرح این عبارت عرض می کنیم که انصافاً کذب اعم از اینکه در اخبار باشد یا انشاء، هر نحوه حکایتی که درش تصور بشود، چه لفظی باشد چه حکایت حال باشد، چه جهات دیگر باشد در آن کذب تصویر می شود.

و لذا ذكر بعض الاساطين، مرحوم شیخ جعفر شوشتری، شیخ جعفر کاشف الغطاء قدس الله نفسه، یک شرح قواعد دارد که یک جلدش اخیراً چاپ شده، تا زمان تا مثلاً بیست سال قبل هم مخطوط بود. تازه یک جلدش چاپ شده نفهمیدم بقیه اش هم چاپ شده یا

نه. یک جلدش را من دیدم. و انصافا هم تقریبا می شود بگوییم یکی از تقریبا مثلا کتابهای خیلی مهمی که بحثهای مکاسب را با تطور و با بحث و به اصطلاح با ریشه یابی بحث کرده همین کتاب مرحوم شیخ کاشف الغطاء است.

قال ان الکذب و ان کان الصفات الخبر، الی آخره... من نمی خواهم دیگر خودتان چون نمی خواهیم بحث سطح را بکنیم.

بعد ایشان می گوید و کیف کان فالظاهر عدم دخول خلف الوعد فی الکذب؛ چون نکته اش این است که در باب کذب، بحث انشاء نیست. در باب خلف وعد بحث انشاء نیست، بحث این است که این کلام صادق بوده تا ساعت پنج بعد از ظهر هم هیچ مشکلی نداشته، ایشان با عمل نکردن ایجاد کذب کرده. خوب دقت بکنید. با عمل نکردن ایجاد کرده کذب را. این شبهه هست که این حرام نباشد. روشن شد؟

یعنی اگر سر پنج می آمد که درست بود، خلف وعد با خلف وعد ایجاد کرده است.

لعدم کونه من مقولة الکلام، مضافا به اینکه ایجاد هم هست. نعم هو کذب للوعد بمعنا جعله، ببینید بمعنا جعله مخالفا للواقع، این وعد را ایجاد کرد، نه اینکه و الا وعد اول مشکل نداشت که.

کما ان انجاز وعد صدق له، بمعنا جعله مطابقا للواقع و الکذب بهذا المعنا لیس محرم المشهور و ان کان غیر واحد من الاخبار ظاهره فی حرمة؛ انصاف قضیه همین جوری که مرحوم شیخ فرمودند، اگر اجازه بفرمایید برای تبرک هم یکی دو تا روایت بخوانیم، بعد انشاء الله فردا بحث های فقهی اش.

این روایات خلف وعد را تصادفا مرحوم شیخ نیاوردند اشاره کردند در هامش و آقای خویی هم نیاوردند. در کتاب احکام العشره که عرض کردم جلد هشت وسائل چاپ مرحوم آقای ربانی، باب ۱۰۹، باب استحباب الصدقة الوعد، خوب دقت کردید؟

خود صاحب وسائل استحباب گرفته، اما انصافش روایت ظاهر در حرمت است. انصافا خلف وعد حرام. لکن خود شیخ هم می گوید مشهور این است که حرام نیست. چرا؟ چون نکته روشن شد دروغی گفته نشده، با عملش ایجاد دروغ کرده است. یعنی آن وعدی را که، روشن شد؟ این شبهه ایجاد می کند که این کذب نباشد.

س: یعنی مقوم کذب خبر است

ج: هان، غیر از خبریت، اصلا حتی فعلیت هم ندارد. این روایت اول باب حالا من چند تا روایت بخوانم.

س: می توانیم بعنوانه بگوییم حرام است حتما لازم نیست

ج: ظاهرش این طور است.

بعد این روایت اول سندش معتبر است چون مشکل ندارد دیگر حالا بحث نمی کنیم. از منصور بن حازم، از ابی عبدالله علیه السلام که اسماعیل صادق الوعد بود چون در یک جایی ماند. دارد که انتظاره سنه، این مشهور است. تا یک سال آنجا ماند، طرف آمد گفت من یک سال است منتظرتم. این چون روشن نیست تعبیرش این الان دلالتش روشن نیست بما نحن فیه.

روایت دوم که ایشان دارد عنه عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن شعیب العقرافی ایشان خواهر زاده ابو بصیر ثقه است. این حدیث خیلی مهم است. حدیث اول هم توش ابن ابی عمیر است، این هم توش ابن ابی عمیر است، بعدی هم توش ابن ابی عمیر است. احتمال می دهم توی کتاب نوادر ابن ابی عمیر بابی در خلف وعد بوده احتمالا. و چون خودش مرد بزرگواری است شاید قائل به حرمت بوده است.

روایت این است، این روایت سندش معتبر است. قال قال رسول الله (ص) من كان يومئذ بالله واليوم الآخر فاليقنى اذا وعد؛ این معنی شاهد این است. ظاهرش وجوب وفا است.

حدیث سوم را هم بخوانیم که بعد برویم، این روایت هم صحیح است، از هشام بن سالم باز هم ابن ابی عمیر، قال سئلت ابا عبدالله يقول عدة المومن اخاه، عده مصدر است، به قول آقایان مصدر دوم باب مثال واقعی، مثل وصف یصف و صفا، مصدر اولش وصف است، دومش صفة، وعد، یعد، عدة، و به اصطلاح وعد و عدة... عدة المومن اخاه، عده مصدر است اضافه شده به مومن اضافه فاعلی، اخاه، مفعول است. یعنی یعد المومن اخاه. نذر لا کفارتہ، مثل نذر است یعنی واجب است.

فمن اخلف فبخلف الله بدا، هر کسی خلف وعد کرد کأنما با خدا خلف وعد کرده است.

ولمعطى تعرض، تعرض برای غضب الهی و خدا او را دشمن می دارد، دشمن الهی.

و ذلك قوله تعالى (يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون)؛ این که ایشان گفت در بعضی

اخبار مرادش هم همین است. این سند هم معتبر است، روایات این سند هم معتبر است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين